

تأثیر روابط شاهان و پهلوانان بر فرماندهی جنگ در شاهنامه و گرشاسبنامه

محبوبه کردی، علی حسین رازانی*، لیلا مدیری

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد دورود، دانشگاه آزاد اسلامی، دورود، ایران.

سال هجدهم، شماره یکم، فروردین ۱۴۰۴، شماره پی در پی ۱۰۷، صص ۲۶۳-۲۴۳

DOI: <http://10.22034/bahareadab.2025.18.7676>

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: ادبیات حماسی شرح کردارهای پهلوانی، سلحشوری، جوانمردی و جانبازی در راه میهن است. شاهان و پهلوانان همواره دو عنصر اصلی و مهم در ادبیات حماسی هستند که بویژه در جنگها و فرماندهی آنها بسیار تأثیرگذار هستند. به نظر میرسد نوع ارتباط شاهان و پهلوانان میتواند بر فرماندهی جنگ تأثیر گذاشته و آن را به شکست یا موفقیت نزدیک کند. در این مقاله به بررسی و مقایسه تأثیر ارتباط شاهان و پهلوانان در فرماندهی جنگ در شاهنامه فردوسی و گرشاسبنامه اسدی طوسی پرداخته شده است.

روش مطالعه: روش گردآوری اطلاعات تحقیق، کتابخانه‌ای و مبتنی بر سندپژوهی بوده و روش انجام تحقیق، تحلیلی-توصیفی است؛ جامعه آماری نیز شاهنامه فردوسی و گرشاسبنامه اسدی طوسی میباشد.

یافته‌ها: بررسی ارتباط شاهان و پهلوانان در شاهنامه و گرشاسبنامه نشان میدهد شاهان و پهلوانان در این دو اثر حماسی، به فراخور حوادث و وقایعی که در بطن داستانها اتفاق میفتد، انواع ارتباطات اعم از تعاملی و تقابلی را با یکدیگر تجربه میکنند و این موضع در فرماندهی جنگها بسیار اثرگذار است. بر اساس الگوی شاه و پهلوان مستقل از هم، مردم فرماندهان اصلی جنگ هستند که با حریف خود (شاهان بیدادگر) به مبارزه میپردازند و به پیروزی میرسند. در واقع هنگامی که پهلوانان و شاهان از یکدیگر جدا میشوند، مردم در شکل نخستین پهلوانان، فرماندهی جنگها را بر عهده میگیرند و بدیهی است که این جنگها از نوع خودی و داخلی هستند و علیه شاه سرزمین شکل میگیرند. به نظر میرسد خیزش و جوش مردمی بتدریج در قالب پهلوانان حامی مردم متجلی میشود و پهلوانان این بار نه در مقابل شاهان که در کنار آنها به مبارزه با دشمن میپردازند و این همبستگی مطلوبترین الگوی فرماندهی را عرضه میکند.

نتیجه‌گیری: ارتباط میان شاهان و پهلوانان در این دو اثر حماسی متنوع بوده و به مقتضای زمان و مکان و انگیزه متفاوت است اما پهلوانان همواره چهره معتدلتر و سازگارتری دارند و در نهایت این پهلوانان هستند که بخاطر حفظ وحدت و منافع ملی، با شاه کنار آمده و بیشترین نیرو و توان خود را صرف جنگهای خارجی میکنند و از جنگ داخلی بر سر قدرت پرهیز دارند. فرماندهی در این دو اثر با توجه به توانمندی پهلوانان هر منطقه متفاوت بوده اما در سراسر اثر یک روش واحد گزارش شده است. اگر پادشاه خود مستقیماً در جنگ شرکت نداشته، با نوشتن منشور یا دادن مهر فرماندهی، یکی از پهلوانان خوشنام را به فرماندهی کل سپاه برمیگزیده است که مؤید الگوی آرمانی شاه و پهلوان در کنار یکدیگر است.

تاریخ دریافت: ۲۰ مرداد ۱۴۰۳

تاریخ داوری: ۲۲ شهریور ۱۴۰۳

تاریخ اصلاح: ۰۹ مهر ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۳ آبان ۱۴۰۳

کلمات کلیدی:

شاهنامه، گرشاسبنامه، ارتباط، پهلوانان، شاهان، فرماندهی

* نویسنده مسئول:

✉ dr_razani@yahoo.com

☎ ۴۳۲۳۵۰۰۳ (۶۶ ۰۹۸)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

The impact of the relationship between kings and heroes on war command in the Shahnameh and Garshasnameh

M. Kordi, A.H. Razani*, L. Modiri

Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Dorood Branch, Islamic Azad University, Dorood, Iran

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 10 August 2024

Reviewed: 12 September 2024

Revised: 30 September 2024

Accepted: 13 November 2024

KEYWORDS

Shahnameh, Garshasnameh, Communication, Heroes, Shahs, Command

*Corresponding Author

✉ dr_razani@yahoo.com

☎ (+98 66) 43235003

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: Epic literature describes heroic deeds, chivalry, chivalry, and sacrifice in the cause of the homeland. Kings and heroes are always two main and important elements in epic literature, which are especially influential in wars and their command. It seems that the type of relationship between kings and heroes can affect the command of war and bring it closer to failure or success. This article examines and compares the effect of the relationship between kings and heroes on the command of war in Ferdowsi's Shahnameh and Asadi Tusi's Garshasnameh.

METHODOLOGY: The research data collection method is library and document-based, and the research method is analytical-descriptive; the statistical population is Ferdowsi's Shahnameh and Asadi Tusi's Garshasnameh.

FINDINGS: The study of the relationship between kings and heroes in Shahnameh and Garshasnameh shows that kings and heroes in these two epic works, according to the events and incidents that occur in the heart of the stories, experience various types of relationships, both interactive and confrontational, with each other, and this position is very effective in commanding wars. Based on the independent king and hero model, the people are the main commanders of the war who fight with their opponents (the unjust kings) and achieve victory. In fact, when the heroes and kings separate from each other, the people, in the form of the first heroes, take over the command of the wars, and it is obvious that these wars are of an internal and internal nature and are formed against the king of the land. It seems that the popular uprising and agitation gradually manifests itself in the form of heroes supporting the people, and this time the heroes fight the enemy not against the kings but alongside them, and this solidarity presents the most desirable command model.

CONCLUSION: The relationship between kings and heroes in these two epic works is diverse and varies according to time, place, and motivation, but the heroes always have a more moderate and adaptable face, and ultimately, it is these heroes who, in order to maintain unity and national interests, come to terms with the king and spend most of their strength and power on foreign wars and avoid civil wars over power. Command in these two works was different according to the capabilities of the heroes of each region, but a single method is reported throughout the work. If the king himself did not directly participate in the war, he chose one of the famous heroes to be the commander-in-chief of the army by writing a charter or giving the seal of command, which confirms the ideal model of the king and the hero together.

DOI: <http://10.22034/bahareadab.2025.18.7676>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 20	 0	 0

مقدمه

هیچ ملت متمدنی را نمیتوان از حماسه و متون حماسی بی‌بهره دانست. «در تاریخ سرزمین ایران، حماسه پهلوانان و قهرمانان بسیار چه در اساطیر کهن و چه در وقایع تاریخی نقش بسته است. حماسه‌ها که توصیفگر تاریخ، فرهنگ و آیین سرزمین ایران است خود سراسر صحنه دلاوریها، رزمها، شادیها و غمهای مردانی است که هر کدام نمونه، نماد و سمبلی از ویژگیهای برتر هستند» (شریعت و زینلی، ۱۳۸۸: ۴۳). در اکثر متون حماسی، شاه و پهلوان حضور دارند و از کلیدیترین شخصیت‌های این متون محسوب میشوند؛ زیرا اکثر حوادث و رویدادها حول محور این دو شخصیت اتفاق می‌افتند. ارتباط میان شاه و پهلوان همواره در متون حماسی انواع مختلفی دارد و گاه این دو شخصیت در مقابل هم قرار می‌گیرند و گاه نیز در راستای منافع مشترک، رابطه آنها مبتنی بر تفاهم و دوستی است.

برخلاف تصور بسیاری از افراد شاهنامه تنها سرگذشت پادشاهان کهن نیست، بلکه مجموعه‌ای است از منسها و کنشهای پهلوانان که در قالب داستان‌هایی پرشور و عبرت‌آموز بیان شده است (دوستخواه، ۱۳۸۰: ۱۰۵). در متون حماسی ایران نیز رابطه میان شاه و پهلوان از فراز و فرود زیادی برخوردار است و گاه دیده میشود که در یک اثر حماسی، رابطه میان شاه و پهلوان دچار تغییر میشود، بگونه‌ای که در بخشی از داستان، ارتباط این دو مبتنی بر صلح و دوستی است و در بخشی دیگر تضاد منافع باعث بر هم خوردن رابطه میشود. علاوه بر شاهان که در دوره‌های مختلف شاهنامه دارای ویژگیهای شخصیتی متفاوتی بوده‌اند، پهلوانان نیز در متون حماسی و در دوره‌های مختلف اساطیری، حماسی و تاریخی دارای خصایل ویژه‌ای بوده‌اند. پهلوانان دوران اساطیری «نمونه زمینی ایزدان و الهگان آسمانی بودند که در جامعه پهلوانان انسان‌نما آشکار میشدند، اما رفتار و کرداری ایزدگونه و آبرانسانی داشتند. مثلاً گرشاسب، بزرگ پهلوان دین زردستی از گروه ایزدپهلوانان بود» (بهار، ۱۳۷۷: ۵۸). پهلوانان دوره حماسی «برخلاف پهلوانان دوره اساطیری، انسانهایی بودند که نیرو و رفتاری جادویی افسانه‌آمیز داشتند. دوره حماسی ایران با خیزش کاوه و پادشاهی منوچهر آغاز شد و با کشته شدن رستم و پادشاهی بهمن، پسر اسفندیار، پایان یافت. در این دوره پهلوانانی بزرگ مانند کاوه، پسرش کارن یا قارن، گرشاسب و اسفندیار پدید آمدند و هریک پهلوانیها و مردانگیهایی شگفت‌انگیز از خود نشان دادند» (صفا، ۱۳۶۳: ۱۵۸). پهلوانان دوره تاریخی نیز «پهلوانانی هستند برآمده از ژرفای واقعیات زندگی تاریخی» (لازار، ۱۳۵۷: ۲۰۷).

شاهنامه فردوسی از آثار گرانسنگ حماسی جهان است که رابطه میان شاه و پهلوان در آن قابل تأمل و بررسی است؛ زیرا شاهان و پهلوانان زیادی در این اثر بزرگ نقش‌آفرینی کرده‌اند و ارتباط میان آنها میتواند ما را به نتایج جالبی در زمینه جنگ قدرت و سایر انگیزه‌ها در شکلگیری این رابطه برساند. البته در شاهنامه فردوسی بندرت با انگیزه‌های بی‌اهمیت و سخیف در تقابلها و تفاهمها مواجهیم؛ زیرا «در حماسه‌های ایرانی همواره انگیزه نبردها والاست؛ مثلاً در جنگهای رستم با افراسیاب که در جهت دفاع از کشور است و در جنگ رستم و اسفندیار باید توجه داشت که رستم در جهت حفظ آبرو و نام خود است که تن به جنگ میدهد و در مقابل خواست اسفندیار که میخواهد دست او را ببندد میگوید چرخ بلند نمیتواند دست مرا ببندد؛ اسفندیار هم برخلاف طرح ظاهری داستان - که انگیزه را اطاعت از فرمان شاه مطرح میکند - برای اعتلای دین بهی است که می‌جنگد» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۷۵).

یکی از متون حماسی این مرز و بوم که تحت تأثیر شاهنامه فردوسی سروده شده است، گرشاسنامه اسدی طوسی است که در خصوص دلاوریهای یکی از پهلوانان نامدار شاهنامه یعنی گرشاسب، پهلوان سیستانی (نیای بزرگ

رستم)، سروده شده است. در شاهنامه از گرشاسب برای اولین بار در دوران فریدون و زمانی که منوچهر (نبیره او) به کین ایرج آماده جنگ با سلم و تور است، یاد می‌گردد. از گرشاسب در کنار سایر نام‌آوران چون قارن، سام، و قباد یاد میشود که همه ایشان از نخستین پیشوایان اقوام و قبایل ایرانی هستند و در سایه درفش کاویان به جنگ می‌پردازند. در مجموع «جوهره محتوای گرشاسبنامه ارزش سخن، پند و اندرز و اهمیت دینداری است» (رستگار فسایی و اثنی عشری، ۱۳۸۴: ۲۲) و به همین دلیل «در گرشاسبنامه نیز همواره انگیزه نبردها والاست؛ مثلاً در زندگی گرشاسب و دیگر پهلوانان گرشاسبنامه (نریمان و سام) مداوم با جنگها و لشکرکشیها مواجهیم که انگیزه تمام این جنگها دفاع از کشور است که بعنوان نمونه میتوان به جنگ گرشاسب با «بهو» اشاره کرد. بهو یکی از مقامات سپاهی در لشکر مهراج، شاه هند، است که با مهراج‌شاه شروع به نافرمانی و آغاز به جنگ میکند. مهراج این خبر را به ضحاک میگوید و ضحاک گرشاسب را روانه هند میکند و گرشاسب پس از انجام چهار جنگ متعدد با لشکر و سالاران و خسرو هندوان، آنها را شکست داده و بهو را در حال فرار دستگیر و بر دار میکند (رک. گرشاسبنامه: صص ۸۰-۱۳۰). از این قبیل جنگها میتوان به جنگهای گرشاسب با شاه کابل (همان: ۲۱۹-۲۳۳)، شاه لاقطه (همان: ۲۵۱-۲۵۴)، شاه قیروان (همان: ۲۱۹-۲۳۷)، خاقان چین (همان: ۳۰۲-۳۱۳)، فغفور چین (همان: ۳۲۳-۳۶۰)، شاه طنجه (همان: ۳۸۳-۳۹۰)، و شاه قاقره (همان: ۲۵۹-۲۶۷) اشاره کرد.

رابطه میان شاه و پهلوان در این دو اثر، در قالب میحث خیر و شر نیز مطرح شده است و این دو شخصیت گاه نماد خیر بوده‌اند و گاه نماد شر؛ بطوری که «تضاد یا جدال نیک و بد درونمایه اصلی شاهنامه است و همچون روح بر اجزای این اثر سترگ سایه افکنده است. بسامد داستانهایی که در شاهنامه بطور مستقیم جدال عملی خیر و شر را در بر میگیرند، دست کم دوبرابر داستانهایی است که به درونمایه دیگر مربوط است» (طالبیان و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۰). در گرشاسبنامه نیز این مقوله مطرح است و گاه رابطه میان شاه و پهلوان در قالب میحث خیر و شر قابل تفسیر و بررسی است؛ بنابراین در هر دو اثر، یعنی شاهنامه و گرشاسبنامه، رابطه میان شاه و پهلوان یکی از موضوعات مهم و تأثیرگذار در روند داستانهاست و بررسی این موضوع میتواند تأثیر نوع این رابطه را بر پیشبرد روایتهای حماسی این دو اثر روشن کند. از سوی دیگر بررسی نوع رابطه میان شاه و پهلوان از نظر سیاسی و اجتماعی نیز مهم است؛ زیرا نشان میدهد که کدامیک از این دو شخصیت، منافع ملی را بر منافع شخصی ترجیح میدهد و بالعکس.

از سویی دیگر توجه به ابعاد جنگ‌شناسانه و رزمی این دو اثر حماسی بزرگ نیز دارای اهمیت است. فرماندهی و مدیریت جنگ یکی از مهمترین مسائل در جنگ است که رابطه مستقیم و اثرگذاری با موفقیت یا شکست در آن دارد. در این میان بویژه فردوسی با شخصیت‌پردازی مناسب و روایت هنرمندانه خود بطور غیرمستقیم شیوه فرماندهی مطلوب و آرمانی در جنگ را معرفی مینماید. بنابراین این مقاله بر آن است که رابطه میان شاه و پهلوان را در شاهنامه و گرشاسبنامه بصورت تطبیقی مورد بررسی قرار دهد تا مشخص شود که این دو اثر حماسی برجسته، از حیث ارتباطات میان شاهان و پهلوانان دارای چه وجوه اشتراک و تفاوتهایی هستند و نوع این ارتباط چه تأثیری در فرماندهی جنگ داشته است.

سابقه پژوهش

جستجو در کتابخانه‌ها، پایگاه‌ها و تارنماهای نمایه‌سازی داده‌های پژوهشی همچون ایرانداک، نورمگز، مگیران، و اس آی دی نشان میدهد تا کنون در زمینه موضوع این مقاله هیچ تحقیقی اعم از کتاب و پایان‌نامه و مقاله نوشته

نشده است و این پژوهش، نخستین گام در این مسیر است. البته در برخی پژوهشها به مقایسه کلی این دو اثر حماسی پرداخته شده است اما به موضوع تأثیر رابطه شاه و پهلوان بر الگوی فرماندهی جنگها توجه نشده است. در اینجا به معرفی مختصر تحقیقاتی پرداخته میشود که اگرچه موضوع آنها با پژوهش حاضر متفاوت است، از حیث زمینه کاری و جامعه آماری و قلمرو تحقیق، میتوانند بعنوان سابقه و پیشینه این مقاله قلمداد شوند:

جلالی قاسمیور (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «شاهان پهلوان یا پهلوانان شاهنامه در شاهنامه فردوسی» سعی کرده است نقش و عملکرد شاهان پهلوان ایرانی را بررسی کند تا مشخص گردد علاوه بر مقام و منزلت، شاهان در چه جایگاهی قرار داشته و چه نقشهای دیگری را عهده‌دار بوده‌اند که توانسته‌اند پهلوان باشند. ابروانی (۱۴۰۱) نیز در مقاله «مفهوم‌شناسی و ارائه الگوی فرماندهی مطلوب در ایران باستان بر اساس روایت شاهنامه فردوسی با تمرکز بر روایت جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب» بدین نتیجه میرسد که مقوله «منش و شخصیت و توانایی فرمانده» مقوله محوری در فرماندهی مطلوب در ایران باستان بر اساس روایت شاهنامه است که تمام مقولات دیگر در پیوند با آن معنا و مفهوم پیدا مینمایند. شرایط علی «منش و شخصیت و توانایی فرمانده»، خدامحوری و دینباوری است. بسترها و عوامل زمینه‌ای مؤثر شامل ایرانیان (مردم، شاه و پهلوانان و کشور ایران زمین) و انگیزه‌های آغاز و تداوم جنگ است. مقوله‌های نظم و سازماندهی، بسیج منابع و امکانات، هدایت و کنترل مؤثر عملیات رزم و نبرد، به کارگیری تاکتیکها، راهبردها و روشهای جنگی، مشورت در امور فرماندهی و مدیریت جنگ، دشمن‌شناسی، مذاکره و ارتباط و تعامل مؤثر و طلایه و گشتی فرستادن و کسب اطلاعات با رعایت اصول تأمینی و امنیتی، بعنوان راهبردهای محوری تعامل و کنش در الگوی فرماندهی مطلوب اتخاذ شده که تحت تأثیر مقوله‌های کشورهای بیگانه و تأثیر عوامل محیطی (دخالت عناصر طبیعی و غیرطبیعی) بعنوان شرایط مداخله‌گر در راهبردهای تعامل و کنش در این پارادایم محسوب میشوند. زرقاتی (۱۳۷۷) همچنین در مقاله‌ای با عنوان «روابط شاهان و پهلوانان در شاهنامه فردوسی» در پی آنست که معلوم کند پهلوانان از آغاز دوره اساطیری شاهنامه (پادشاهی کیومرث) تا اوایل دوره تاریخی چه جایگاهی در دستگاه حکومتی دارند و غیر از جنگاوری و نبرد با مهاجمان بیگانه، در چه اموری دخالت و تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم دارند. باقری (۱۳۹۹) در رساله دکتری خود با موضوع «جهان‌پهلوان و جهان‌پهلوانی در شاهنامه فردوسی، گرشاسب‌نامه و زرین‌قبانامه» به این نتیجه رسیده است که جهان‌پهلوان در شاهنامه فردوسی با ویژگیها و کارکردهای خاصی بعنوان یک نهاد تأثیرگذار در ساختار اجتماعی ایران مطرح میشود. هاشموند (۱۳۸۷) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با موضوع «آیینها در گرشاسب‌نامه و مقایسه آن با آیینهای شاهنامه» به بررسی برخی آیینها از قبیل آیین آفرین خدای و یکتاپرستی، بخت، سرنوشت، بزم و میگساری، پادشاهی و نشان شهریاری، پذیره شدن، خنیاگری، سوگند خوردن، سوگواری و به خاک سپردن مردگان، و رزم و آرایش لشکر در دو اثر پرداخته و این نتیجه رسیده است که مقایسه این موارد در دو اثر نشان میدهد این دو منظومه تا حد بسیار زیادی دارای محتوا و مضمون مشابه هستند و سیمای جامعه عصر هر دو شاعر را ترسیم مینمایند. قربانی (۱۳۷۷) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با موضوع «تحلیل گرشاسب‌نامه اسدی و مقایسه برخی از مضامین آن با شاهنامه فردوسی» به این نتیجه رسیده است که برخی مضامین گرشاسب‌نامه از جمله ساختار زبانی و ادبی، بازتاب علوم زمان، صنایع ادبی، تصاویر شاعرانه و مواردی از این قبیل با مضامین شاهنامه فردوسی مشابهت فراوانی دارد. آهنی (۱۳۹۶) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با موضوع «جلوه‌های امید و ناامیدی در حماسه‌های ملی با تأکید بر شاهنامه و گرشاسب‌نامه» به این نتیجه رسیده است که دو شاعر حماسی بخوبی توانسته‌اند تحت تأثیر عوامل مختلف موجود در جامعه و همچنین تحت تأثیر نظامات ارزشی

و فرهنگ ملی و اخلاق انسانی و باورهای دینی با مؤلفه‌های امید همانند اعتقاد و توکل به خداوند، امید به فرزندان و آینده، قدرت سپاهیان و ضعف حریفان، امید و توجه به زندگی، و التفات و توجه پادشاهان باعث تقویت روحیه مخاطبان و ترویج امید و آرزو در دل مخاطبانشان گردند.

روش مطالعه

روش گردآوری اطلاعات در این تحقیق بصورت کتابخانه‌ای و مبتنی بر سندپژوهی بوده و روش انجام تحقیق، تحلیلی-توصیفی و با رویکرد مقایسه‌ای می‌باشد. قلمرو تحقیق از بُعد موضوعی، حماسه و اسطوره و از بُعد زمانی، قرون چهارم و پنجم را در بر می‌گیرد. جامعه آماری پژوهش نیز شاهنامه فردوسی و گرشاسبنامه اسدی طوسی می‌باشد.

بحث و بررسی

میتوان گفت جنگ‌های شاهنامه همگی جوهری دینی دارند (سرامی، ۱۳۸۸: ۴۳۰) و در دورانهای اساطیری و پهلوانی شاهنامه نبرد میان قهرمانان شاهنامه و حریفانشان نبرد میان خوبی و بدی است که از آیین مزدایی مایه می‌گیرد (رزمجو، ۱۳۸۸: ۱۶۷ و ۱۶۸). جنگ‌های زیادی در شاهنامه وجود دارد که از این میان «۱۳۸ جنگ مربوط به جنگ ایرانیان با بیگانگان، ۳۳ جنگ خودی، ۲۹ جنگ از نوع جنگ‌های هفت‌خوانی و یک جنگ هم مربوط به جنگ‌های گزارش‌نشده ایرانیان با الانان، خوارزمیان، کشمیریان، و کابلیان است که جمعاً شامل ۲۰۱ جنگ در شاهنامه می‌گردد» (سرامی، ۱۳۸۸: ۴۴۵).

در راستای بررسی تأثیر نوع ارتباط پهلوان با شاه بر الگوی فرماندهی جنگ، به نظر میرسد زمانی میتوان به اهداف و نتایج درخوری دست یافت که نوع ارتباط شاه و پهلوان را در قالب مؤلفه‌هایی همچون الگوی شاه-پهلوان، الگوی شاه و پهلوان در دو حوزه جداگانه، الگوی شاه و پهلوان در تقابل با یکدیگر و مواردی از این قبیل تحلیل کرد. نتایج چنین تحلیلی میتواند بر تجزیه و تحلیل شیوه فرماندهی جنگ اثرگذار باشد؛ زیرا همراهی یا عدم همراهی پهلوان با شاه در نبردها، مؤلفه‌ای اثرگذار و حیاتی به شمار میرفت. حضور پهلوان در جنگ، علاوه بر ارتقای اقتدار لشکر و دلگرمی سربازان، باعث مشروعیت جنگ نیز میشد. پهلوانان همواره نیم‌نگاهی به مردم داشتند و در عین حال الگوی مردم نیز محسوب میشدند و حضور آنها در میادین نبرد، موجب تغییر الگوی فرماندهی جنگ میشد.

رابطه شاهان و پهلوانان در شاهنامه

در شاهنامه حدود پنجاه شاه وجود دارد که هجده تن مورد تأیید و تحسین فردوسی بوده و دیگران بعلت ستمکاری و بیدادگری مورد سرزنش و نفرین او قرار گرفته‌اند. گاه نیز فردوسی شاهانی را ستایش میکند که از شخصیت چندان قابل تمجیدی برخوردار نیستند. «به اعتباری میتوان حماسه ملی ایران را به دو دوره مجزا تقسیم نمود؛ در عین حال که این دو دوره در ژرفساخت به یکدیگر پیوند خورده‌اند، یکی دوره‌ای که هنوز طبقات اجتماعی شکل نگرفته و از آن میان شاهی و پهلوانی بعنوان دو رکن عمده حماسه ملی بخصوص در دوره اساطیری و پهلوانی در وجود یک شخص جمع آمده و دیگر دوره‌ای که در آن حوزه وجودی و کارکردی شاه و پهلوان از یکدیگر جدا گشته و هر کدام از این دو در طبقه خاص خود ایفای نقش میکنند» (زرقانی، ۱۳۷۷: ۱۶).

الگوی اول؛ الگوی شاه-پهلوان^۱: در الگوی شاه-پهلوان، با توجه به اجتماع دو مؤلفه شاهی و پهلوانی، حضور این شخصیت در میادین جنگ موجب مشروعیت سیاسی جنگ و مشروعیت مردمی نبرد میشد و مردم نیز به تبعیت از این شخصیت در جنگها حضور مییافتند و همین تعدد نیروی انسانی، باعث باز بودن دست فرمانده در انتخاب فنون و شیوه‌های فرماندهی جنگ میشد. «از آغاز پادشاهی کیومرث تا اواخر پادشاهی جمشید، دوره حاکمیت الگوی شاه-پهلوان است. در این دوران هنوز از طبقات اجتماعی خبری نیست و شاهی و پهلوانی در وجود یک شخص که همان شاه باشد، جمع آمده است و شاه هم نماینده طبقه حاکم است و هم در عین حال رسالت پهلوانی را-که نمایندگی توده مردم است- بر عهده دارد» (همانجا). در واقع هم شاه است هم پهلوان؛ بنابراین کاملترین شکل الگوی شاه-پهلوان را باید در همین دوران جستجو کرد:

پژوهنده	نامه	باستان	که	از	پهلوانان	زند	داستان
چنین گفت	کآیین تخت و کلاه	کیومرث آورد و او بود شاه	جهان گشت با فرّ و آیین و آب	چو آمد	به برج حمل آفتاب		

(شاهنامه فردوسی، ج ۲: ۱۲۲)

بر اساس پژوهش ابروانی (۱۴۰۰) میتوان گفت مقوله «منش و شخصیت و توانایی فرمانده» مقوله محوری در فرماندهی مطلوب در ایران باستان بر اساس روایت شاهنامه است که تمام مقولات دیگر در پیوند با آن معنا و مفهوم پیدا میکنند. شرایط علی منش و شخصیت و توانایی فرمانده، خداباوری و دین‌باوری است. بر این اساس میتوان چنین نتیجه گرفت که شاه-پهلوانانی مانند کیومرث، منوچهر، و گشتاسب با دارا بودن ویژگیهای شاهی و پهلوانی بصورت توأمان، توانسته‌اند در قامت فرماندهانی موفق و دلاور نقش اصلی را در مدیریت و اجرا در جنگها ایفا کنند. در ادامه به هریک از این شاه-پهلوانان بصورت گذرا اشاراتی میشود.

کیومرث: کیومرث در همه متون بازمانده از دوران پیش از اسلام و حتی در تواریخ عربی متأثر از سیرالملوکها، بعنوان نخستین انسان معرفی میشود. بنا بر باورهای کهن، کیومرث در سه هزار سال دوم از آفرینش جهان و پس از نخستین تازش اهریمن به جهان اورمزدی، آفریده شد (کتاب سوم دینکرد، فصل ۸۰، بند ۱). در این عهد جنگها غالباً داخلی و خودی است و جنگ با دیوان و سرکوب کردن آنها بزرگترین مشکل این عصر بوده است (بعضی احتمال داده‌اند که منظور از دیوان، بومیان فلانت ایران بوده‌اند که با آریاییهای مهاجم همواره جنگ و ستیز داشته‌اند). در پایان این عهد، ضحاک دشمن پاکی و سمبل بدی به حکومت مینشیند، اما سرانجام پس از هزار سال فریدون به یاری کاوه آهنگر و حمایت مردم او را از میان میبرد و دوره جدید آغاز میشود.

منوچهر: در شاهنامه منوچهر پسر پشنگ است. مادر منوچهر، دختر ایرج و ماه‌آفرید است. پس از کشته شدن ایرج به دست تور، یکی از کنیزان ایرج به نام ماه‌آفرید، دختری به دنیا می‌آورد که فریدون را بسیار خوشنود میکند. دختر ماه‌آفرید به همسری پشنگ درمی‌آید و از ایشان پسری زاده میشود که منوچهر نام میگردد. منوچهر نورچشمی فریدون بود.

چو برجست و آمدش هنگام شوی	چو پروین شدش روی و چون مشک موی
نیا نامزد کرد شویش پشنگ	بدو داد و چندی برآمد درنگ

^۱ در بخش اول از این مقاله برای تقسیم‌بندی انواع الگوهای ارتباط شاه و پهلوان از تقسیم‌بندی زرقانی (۱۳۷۷) در مقاله «روابط شاهان و پهلوانان در شاهنامه فردوسی» پیروی شده است.

یکی پور زاد آن هنرمند ماه چگونه سزاوار تخت و کلاه
(همان، ج ۱: ۱۴۵)

در شاهنامه، منوچهر از پادشاهان درستکاری است که پس از مرگ فریدون به پادشاهی میرسد. از برجسته‌ترین رویدادهای زمان پادشاهی منوچهر، زاده شدن زال، داستان زال و سیمرغ، عشق زال به رودابه و زاده شدن رستم است. طهماسب و نوذر پسران منوچهر هستند (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۴۳۸). منوچهر به کین ایرج، نیای خویش، به همراه پهلوانانی چون قارن (پسر کاوه آهنگر)، سام نریمان و گرشاسب بر سپاه سلم و تور میتازد و نخست تور را از پای درمی‌آورد، سپس سلم را.

نبینید رویش مگر با سپاه ز پولاد بر سر نهاده کلاه
ابا گرز و با کاویانی درفش زمین کرده از سم اسپان بنفش
سپهدار چون قارن رزمزن چو شاپور و نستوه شمشیرزن
(همان: ۱۰۵)

فریدون سالخورده هنگام مرگ، منوچهر را به سام وامیگذارد و خود جان به جان آفرین میسپارد. منوچهر صد و بیست سال پادشاهی کرد و هنگام مرگ پادشاهی را به پسر خود نوذر سپرد. «منوچهر از جمله پادشاهانی است که مجموعه رفتار و شخصیتش تداعی‌کننده الگوی شاه-پهلوان است؛ در حرکات و سکنات او هم جلوه‌های شاهی نمود بارزی یافته و هم رفتارهای پهلوانی. او شاهزاده است و پس از فریدون پادشاه رسمی ایران میشود و بر این اساس یک روی سکه وجود او شاهی است. اما تا زمانی که فریدون زنده است، مسئولیتهایی نظیر سپاهسالاری را- که از وظایف پهلوانان است- به عهده میگیرد؛ علاوه بر این در جنگ با تور و سلم نیز به تقلید از الگوهای رفتاری پهلوانان، برای فریدون فتحنامه‌هایی ارسال میدارد که مشتمل بر نوعی کسب تکلیف نیز میباشد (۱/۹۶). نام او اغلب با صفت شاه همراه میگردد (۳-۱/۹۲)؛ بدین معنی که شخصیتش تداعی‌کننده الگوی شاه-پهلوان است اما شکلی ناقص دارد» (زرقانی، ۱۳۷۷: ۱۷).

گشتاسب: گشتاسب نیز چنین وضعیتی دارد؛ هم شاهزاده است و بعدها شاه ایران میشود و هم با گرگ و اژدها جنگیده است. باید توجه داشته باشیم که کشتن اژدها در حماسه ملی برای دست یافتن به مقام پهلوانی است. همچنین کیخسرو و بهرام هر دو به مقام شاهی ایران رسیدند و برخی از اقدامات آنها تابع الگوهای رفتاری پهلوانان بود؛ کیخسرو سپاهسالاری میکرد (۴/۳۸) و برای کیکاووس- شاه برکنارشده- فتحنامه ارسال مینمود (۴/۴۰) و بهرام گور در عین شاهی با گرگ و اژدها جنگید (۵/۳۰).

در میان شاهزادگان نیز چنین مواردی بسیار یافت میشود؛ اسفندیار که او نیز شاهزاده است و گوهر شاهی دارد، از هفت خان میگذرد و یا فریبرز که در عین شاهزادگی از پهلوانان ایران‌زمین است.

الگوی دوم؛ شاه و پهلوان در دو حوزه جداگانه: پس از منفک شدن نقش شاه و پهلوان، موضوع مشروعیت و همچنین اقبال عمومی به حضور در جنگ تحت تأثیر قرار گرفت و انتخاب الگوی فرماندهی جنگ موکول به حضور همزمان شاه و پهلوان بود؛ زیرا عدم حضور پهلوان در جنگ موجب عدم اقبال مردم به حضور در میدان میشد. «در اواخر حکومت جمشید و بعد از آن چند حادثه مهم به وقوع میپیوندد که هر یک در حد خود در پایان دادن به دوره حاکمیت الگوی شاه-پهلوان، البته در شکل کامل خود، تأثیری بسزا دارد. یکی آنکه جمشید با ایجاد طبقات اجتماعی چهارگانه عملاً میان خود و مردم جدایی انداخت و به زبان اشارت اعلام کرد که دوره شاه-پهلوان به سر

آمده و اکنون وقت آن رسیده است که شاه، شاه باشد و پهلوان، پهلوان» (زرقانی، ۱۳۷۷: ۲۱۸)؛ بخصوص که خود را نه در ذیل یکی از طبقات چهارگانه مذکور بلکه فراتر از آنها قرار داد:

بزرگی و دیهیم و شاهی مراسم که گوید که جز من کسی پادشاست
(همان، ج ۱: ۱۲۸)

حادثه مهم دیگر، قیام مردم علیه جمشید و عزل وی از مقام شاهی بود. در این حادثه مردم در حقیقت شکل ابتدایی و اولیه همان الگوی شخصیتی پهلوان هستند که در ادوار بعدی بتدریج کاملتر و شاخصتر شده و در قالب شخصیهایی چون کاوه، سام، و رستم پدیدار شده است. حادثه بعدی ظهور «ارمایل و گرمایل» است. این دو جوان در اقدامی جسورانه و در هیأت خوالیگران به آشپزخانه ضحاک راه یافتند و با تدبیری عاقلانه هر روز یک ایرانی را از چنگال مرگ نجات دادند. بدین ترتیب نوعی در مقابل پادشاه ظالم ایستادند و در عین حال از حقوق توده مردم دفاع کردند و از آنجا که رسالت جناح پهلوانان در دستگاه حکومتی در همین دو اصل خلاصه میشود، آنها را باید از اولین نشانه‌های ظهور و بروز الگوی شخصیتی پهلوان - مستقل از شاه - به حساب آورد؛ بخصوص که برخلاف مورد پیشین، شکل مشخصتری به خود گرفته است (زرقانی، ۱۳۷۷: ۱۹).

بر اساس این الگو، مردم فرماندهان اصلی جنگ هستند که با حریف خود (شاهان بیدادگر) به مبارزه میپردازند و به پیروزی میرسند. در واقع هنگامی که پهلوانان و شاهان از یکدیگر جدا میشوند، مردم در شکل نخستین پهلوانان، فرماندهی جنگها را بر عهده میگیرند و بدیهی است که این جنگها از نوع خودی و داخلی هستند و علیه شاه سرزمین شکل میگیرند.

الگوی سوم؛ شاه و پهلوان در کنار یکدیگر: حضور شاه و پهلوان در کنار یکدیگر آرمانیترین نوع ارتباط شاه و پهلوان است؛ زیرا در این وضعیت، فرماندهی جنگ اغلب به شاه واگذار میشود و احتمال موفقیت در انتخاب الگوی فرماندهی جنگ بسیار زیاد بود. «مرحله سوم روند تکامل الگوی شخصیتی پهلوان، ورود کاوه آهنگر به عرصه حماسه ملی است. هرچند او نام پهلوان بر خود نمینهد، اما اقداماتش عیناً تابع رفتارهای پهلوانی است. ادامه این روند تکاملی با قارن پسر کاوه که از پهلوانان سپاه منوچهر است به سام میرسد و سام با ایراد آن خطابه پر معنی در مجلس منوچهرشاه، ورود جناح پهلوانان را بعنوان نمایندگان توده مردم در دستگاه حکومتی، بطور رسمی اعلام مینماید. بعد از این، حوزه وجودی و کارکردی شاه و پهلوان بطور کامل از یکدیگر جدا گشته و هر کدام وظایف و اختیارات خاص خود را مییابند» (زرقانی، ۱۳۷۷: ۱۸).

کاوه آهنگر بعنوان پهلوان همواره در کنار شاهان ایرانی بوده و در زمینه همکاری با فریدون جهت شکست دادن ضحاک، نقشی بیبدیل ایفا میکند. سیمای سیاوش نیز از آن جهت قابل توجه است که در عهد او مدتی جنگ و خونریزی قطع گردیده و صلح و آسایش برقرار میشود. در شهری که او ساخته است، صلح پایدار بوده و مردم خوشحال و آسوده به سر میبرند. فردوسی در سیمای سیاوش هماهنگی دو خصلت پسندیده انسانی، پاکی و صلحجویی را نشان داده و بر ارزش والای اجتماعی او تأکید نموده است.

به نظر میرسد خیزش و جوشش مردمی بتدریج در قالب پهلوانان حامی مردم متجلی میشود و پهلوانان این بار نه در مقابل شاهان که در کنار آنها به مبارزه با دشمن میپردازند و این همبستگی مطلوبترین الگوی فرماندهی را عرضه میکند. همکاری آرش و منوچهر، کاوه و فریدون، رستم و کیکاووس، و اسفندیار و گشتاسب را میتوان نمونه‌هایی از این همبستگی در اساطیر حماسی ایران دانست.

الگوی چهارم؛ شاه و پهلوان در مقابل یکدیگر: تقابل شاه و پهلوان همواره یکی از بدترین شرایط و موقعیتها در آستانه جنگ بود؛ زیرا عدم همراهی پهلوان با شاه، احتمال شکست الگوهای فرماندهی جنگ را افزایش میداد و این وضعیت در نهایت به ضرر هر دو طرف تمام میشد. تقابل شاه و پهلوان در شاهنامه علاوه بر بُعد محتوایی آن که نشان‌دهنده جنگ همیشگی خیر و شر است، ریشه در داستان‌پردازی هنرمندانه فردوسی و ترسیم شخصیت‌های قهرمان و ضدقهرمان نیز دارد و شاعر گاه شاهان را نیروهایی اهریمنی میداند که با پهلوانان در جنگ و ستیز هستند. در اغلب متون حماسی «قهرمان حماسه در هر بخش از زندگی خود با یک ضدقهرمان مواجه است» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۶۵) و بطور کلی در مواجهه قهرمان با ضدقهرمان است که حماسه پدید می‌آید. با توجه به تفکر ثنویت در ایران باستان و سایر ملل «گفتنی است که اسطوره‌های همه اقوام، مبین نگرش دوگانه-پرستی در طبیعت و وجود انسان و نیروهای متعارض در جهان است» (زمردی، ۱۳۸۷: ۲۸۴). در متون حماسی، ضدقهرمانان نماد واقعی شر و بدی هستند که قهرمان (نیروی خیر و نیکی) با آنها به نبرد می‌پردازد و انسانها را از شر آنها نجات میدهد. در شاهنامه رستم با ضدقهرمانانی چون افراسیاب، دیو، و اژدها مواجه است. در شاهنامه هنگامی که شاهان در مقابل پهلوانان قرار میگیرند، در واقع شر در مقابل خیر قرار گرفته است. در این مصاف پهلوانان نماینده وجودی خیر و شاهان و دیوان کانون تجلی شر و بدی هستند. در این تقابلها معمولاً انگیزه کینخواهی و انتقام، حفظ نام نیک، و دفاع از جان و مال و مردم و اعتقاد به نبرد همیشگی نیکی علیه بدی و جنگ تا پاک کردن زمین از بدان از دلایل آغاز و تداوم جنگ است. در این نوع جنگها و بر اساس این الگو، پهلوانان فرماندهان اصلی جنگ هستند که اغلب نیز مبارزه آنها با پیروزی همراه است و گاه نیز بناحق و با مظلومیت به دیدار مرگ میروند.

رابطة شاهان و پهلوانان در گرشاسبنامه

پهلوانان گاه در ماجراهای گرشاسبنامه نقشی اساسی و انکارناپذیر دارند که ممتازترین آنها «گرشاسب» جهان‌پهلوان است؛ آنچنان که هر گاه وی و کردارهای پهلوانی او را از منظومه برگیریم، چیزی درخور اعتنا باقی نمیماند. وی که همراه «نریمان» دلاوریها و دلدادگیها دارند، غالباً با نمایش پهلوانی، رشادتها و ماجراهای خود عرصه‌ای از رویدادهای داستانی را به نمایش میگذارند. در کنار این دو پهلوان، شماری از پهلوانان ایرانی و انیرانی نیز رونق‌افزای بخشی از داستانها هستند؛ از گردان ایرانی میتوان زر (گرشاسبنامه، ص ۱۱۲)، سنبان، گراهون، بهپور، آذرشن، برزهم، نشواد و ارفش (همان، صص ۱۱۷ و ۹۷) و از پهلوانان غیرایرانی میتوان سرنده، پور شاه کابل (همان، ص ۱۶)، توپال، تیو، اجرا، بیکاو و مپتر، سالاران بهو (همان، صص ۱۸۱، ۱۰۹، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۹) و قلا و جرماس، سالاران فغفور (همان، ۳۳۳) را نام برد.

گرشاسب نام پهلوانی است که به افسانه‌های دوران کهن هند و ایرانی تعلق دارد. این نام از نام اوستایی «کِرسَپا» گرفته شده و به معنی «دارنده اسب لاغر» است. بعدها افسانه‌های مربوط به این پهلوان وارد روایات دینی شده و رنگ آیینی و زرتشتی به خود گرفته است. گرشاسب در اسطوره‌های ایرانی پهلوان بزرگ ایرانی و نیای بزرگ رستم و نامور به اژدهاکش است. گرشاسب در شاهنامه سرسلسله خاندان رستم معرفی میشود؛ اما در کتابهای گوناگون روایت‌های مختلفی درباره گرشاسب و خاندان او وجود دارد. اولین مدرکی که در این خصوص موجود است و راه را برایمان کوتاه میکند، گرشاسبنامه اسدی طوسی است.

بر اساس روایت گرشاسبنامه، جمشید پس از آنکه از ضحاک گریخت به سیستان رفت و به پادشاه آنجا که کورنگ نام داشت، پناهنده شد و دختر این پادشاه دلباخته او شد و از وی پسری به دنیا آورد که نامش را تور گذاشتند. بعدها از این تور پسری به وجود آمد به نام شیدسب و از او طورک و از او نیز شم و از شم، اثرط به وجود آمد. که این اثرط پدر گشتاسب پهلوان بزرگ سیستان شد و موضوع گرشاسبنامه جنگها و سفرهای عجیب گرشاسب به توران، هند، افریقا و جزایر ناشناس دیگر است. گرشاسب پسری به نام نریمان داشت و او پسری به نام سام، پدر زال و جد رستم داشت. پس اجداد رستم که نژاد آنها به جمشید می رسد، چنین ترتیبی دارند:

جمشید، تور، شیدسب، طورک، شم، اثرط، گرشاسب، نریمان، سام، زال، رستم. این مفصلترین نسبنامه خاندان رستم است.

از همان ابیات ابتدایی گرشاسبنامه، نقش پررنگ پهلوانان در ثبات مملکت و همچنین تعامل آنان با شاهان در اتخاذ شیوه‌های فرماندهی جنگ به تصویر کشیده شده است:

ز کردار گرشاسب اندر جهان	یکی نامه بُد یادگار از مهران
پر از دانش و پند آموزگار	هم از راز چرخ و هم از روزگار
ز فرهنگ و نیرنگ و داد و ستم	ز خوبی و زشتی و شادی و غم
ز نخجیر و گردنفرازی و رزم	ز مهر دل و کین و شادی و بزم
که چون خوانی از هر دری اندکی	بسی دانش افزایش از هر یکی

(همان، ج ۲: ۵۱۳-۵۱۲)

الگوی اول؛ الگوی شاه-پهلوان: عینیت‌ترین مصداق الگوی شاه-پهلوان در گرشاسبنامه را میتوان خود گرشاسب دانست. گرشاسب در گرشاسبنامه هم پهلوان است هم حاکم محلی که تحت حاکمیت ضحاک به جنگهای متعددی فرستاده میشود و هدف این جنگها برای ضحاک تنها به کشتن دادن گرشاسب است؛ زیرا ضحاک، گرشاسب را از خاندان جمشید و دشمن تاج و تخت خود میداند. البته در خدمت ضحاک بودن گرشاسب نیز در متون پهلوی مشاهده نمیشود و خود از تناقضاتی است که اسدی ذکر کرده است؛ زیرا گرشاسب در این متون ندیده فریدون (نسل هفتم بعد از فریدون) است و مطابق شاهنامه، فریدون در جوانی در سنی کم بدون اینکه ازدواج کرده باشد از خانه پیرزنی که او را با شیر گاو پرورده بود حرکت میکند و با کمک کاوه آهنگر با ضحاک میجنگد. حال چگونه میتوان فرض کرد که نسل هفتم او که هنوز به دنیا نیامده است، در خدمت ضحاک باشد که خود دشمن فریدون و قاتل جمشید است. این اشتباه از اینجا ناشی شده است که اسدی نسب گرشاسب را مستقیم به جمشید رسانده و فریدون را حذف کرده و با نقش حاشیه‌ای در میدان در نظر گرفته که بعد از ضحاک حاکم میشود و حتی شاهد مرگ گرشاسب است (ربیع‌زاده، ۱۳۹۴).

به روز نخستین چو یک ماه بود	به یک مه چو یک ساله بالا فرود
چو شد سیر شیر از دلیری و زور	ز گهواره شد، سوی شبرنگ و بور
ز ره کرد پوشش به جای حریر	به بازی کمان خواست با گرز و تیر

(گرشاسبنامه: ۶۹)

اسدی از نبردهای بزرگی سخن میگوید که گرشاسب در آنها شرکت میکند و همواره پیروز میدان است. از این نبردهای معروف میتوان نبرد وی با اژدها را نام برد. این اژدها در اوستا گندرو نامیده میشود و گرشاسب با دلیری او را میکشد و این موجب ناخشنودی ضحاک میشود.

سر و مغزش آمیخت با خاک و خون شد آن جانور کوه جنگی نگون
(همان: ۹۷)

بنابراین گرشاسب نماد الگوی شاه-پهلوان است. نبرد دیگر گرشاسب با بهو در خاک هند است که از دادن خراج به ضحاک خودداری میکند و ضحاک گرشاسب را به جنگ او میفرستد و گرشاسب موفق میشود بهو را اسیر کند:

بهو خیره‌دل ماند از بس شگفت گه انگشت و گه لب به دندان گرفت
همی‌گفت از اینان بر و بوم و گاه به دست آمده گنج و چندین سپاه
ز کردار این کودک نورسید ندانم دگر تا چه خواهم کشید
(همان: ۱۰۳)

در این ماجرا (دستگیری بهو)، جهان‌پهلوان به کمک «زنگی» که همواره در خدمت بهو به سر میرسد، شب‌هنگام بر بالین بهو میرسد و وی را در سراپرده‌اش به بند میکشد:

چو رفتند نزد سراپرده تنگ به چاره شدند اندرو بیدرنگ
رسیدند ناگه بدان خیمه زود که بر تخت تنها بهو خفته بود...
(همان: ۱۲)

در ادامه مسیر گرشاسب با شصت کشتی بطرف سرانندیب میرود و موجودات عجیبی میبیند و در یکی از جزایر با اژدهایی غولپیکر می‌جنگد و او را میکشد. او در این جزایر با قبایل آدمخوار به نام سگسار مواجه میشود و آنها را از بین میبرد. سپس گرشاسب از هند به ایران باز میگردد و برای ازدواج با دختر قیصر به روم میرود. او در بین راه گروهی بازرگان را از دست راهزنان نجات میدهد. او پس از ورود به کاخ پادشاه با کشیدن کمانی پنجاه منی، که شاه روم آن را شرط ازدواج با دخترش قرار داده بود، با دخترش ازدواج میکند و به ایران باز میگردد. در راه بازگشت در کوهی با یک سیاه‌زنگی غولپیکر مبارزه می‌کند و او را می‌کشد. او پس از بازگشت به ایران شهر زرنج را میسازد و سپس به کمک پدرش اثرط می‌رود که در حال جنگ با شاه کابل است و پس از شکست شاه کابل بر تخت کابل مینشیند. این امر موجب ناخرسندی ضحاک میشود و گرشاسب را به جنگ شاه لاقطه میفرستد:

به دل چاره‌ای گفت باید گزید که این را کند دشمنی ناپدید
جهان با من ار پاک دشمن بود از آن به که این دشمن من بود
(همان: ۲۴۵)

بنابراین گرشاسب علاوه بر نقش‌آفرینی بعنوان الگوی شاه-پهلوان، در ارتباط با ضحاک در قالب الگوی شاه در مقابل پهلوان نیز قابل بررسی است و چنانکه مشاهده شد، رابطه ضحاک و گرشاسب را از این منظر میتوان تحلیل کرد. رابطه ضحاک و گرشاسب در ابتدا مبتنی بر تعامل است اما زمانی که گرشاسب پس از شکست دادن پادشاه کابل بر تخت مینشیند، رابطه او با ضحاک به هم می‌خورد و ضحاک که از دست او رنجیده‌خاطر است، گرشاسب را به جنگ شاه لاقطه میفرستد تا شاید از این طریق بتواند سودای قدرت‌طلبی را از ذهن گرشاسب بزدايد. اگرچه بارها گرشاسب، فرمان ضحاک را انجام داده است و برخی او را فرمانبری مطیع میدانند، تنها در گفتگوی بین او و اثرط است که میتوان به نگرش واقعی او درباره ضحاک پی برد:

جهان‌پهلوان گفت کای پره‌نر بجز جنگ و کین من چه خواهم دگر
چنین یال و بازوی و این زور و برز نشاید که آساید از تیغ و گرز
سپاهی که جانش گرمی بود از او ننگ خیزد، نه نامی بود

کس ار دیدمی من سزای شهی از این مارفش کردمی جا تهی
ولیکن چو کس می نیاید به دست بترسم که باشد بتر زین که هست
(همان: ۲۰۸)

الگوی دوم؛ تلفیق الگوی «شاه و پهلوان در کنار یکدیگر» با «شاه و پهلوان در مقابل یکدیگر»
گرشاسب و ضحاک: اکثر حوادث و اتفاقاتی که در گرشاسبنامه دیده میشود، در دوران پادشاهی ضحاک به وقوع پیوسته است و سایر حوادث و وقایع نقش کم رنگی در این منظومه حماسی دارند و به همین دلیل حجم مطالبی که در مورد ارتباط گرشاسب و ضحاک آورده شده است، بیشتر از سایر حوادث و وقایع گرشاسبنامه است و به عبارتی دیگر، ارتباط شاه و پهلوان به معنای واقعی آن بیشتر در داستان پادشاهی ضحاک خود را نشان میدهد و در سایر بخشهای این منظومه، این ارتباط بصورت تام و کامل مشاهده نمیشود. باید دانست ضحاک که در روایات دینی زرتشتی دشمن گرشاسب است و سرانجام به دست او نابود میشود، در روایت اسدی طوسی پادشاهی به ظاهر نیکخواه است که همین امر سبب خرده گیری بر شاعر منظومه سرا گشته است. به گزارش اسدی، گرشاسب چون کسی را سزاوار نمیابد، ضحاک را به شاهی میپذیرد و فرمانش را اجرا میکند؛ فرمانی که در دل حماسه جز در راستای تحکیم وحدت شهریاری چیزی دیگر نیست؛ مگر نه آن است که در شاهنامه سترگ فردوسی نیز مردم پس از جمشید خواه ناخواه پادشاهی ضحاک را میپذیرند و دم بر نمی آورند؟ پس چه جای خرده و اعتراض بر قهرمان منظومه اسدی است که او نیز بناچار ضحاک مارفش را به شاهی بپذیرد؟ هدف گرشاسب در پذیرفتن فرمان ضحاک برای کشتن ازدها، رسیدن به جهان پهلوانی است:

بدو گفت زینسان هنر کار توست تو دانی هم از ازدها کینه جست
گر این کار گردد به دست تو راست در ایران جهان پهلوانی تو راست
(همان: ۷۴)

و یا سبب جنگ او با بهو، نافرمانی و سرکشی بهو در برابر مهرآج و ضحاک است که در نامه گرشاسب به بهو ذکر میشود و انگیزه بسیاری از رفتارهای گرشاسب اطاعت از شاه است. در گرشاسبنامه شخصیت گرشاسب بیشتر جنبه پهلوانی دارد تا شاهی ولی در/وستا علاوه بر جنبه پهلوانی، او دارای جنبه تقدس دینی نیز میباشد و از جاویدانان است که جهان را در آخرالزمان نجات میدهد (ربیع زاده، ۱۳۹۴).

در ابتدای ورود ضحاک به داستان، او را فردی کاملاً معتقد به خداوند میبینیم. او نامه ای را که به اثرط - پدر گرشاسب - مینویسد، اینگونه آغاز میکند:

سر نامه نام جهانبان نوشت خدایی که او ساخت هر خوب و زشت
سرایی چنین پرنگار آفرید تن و روزی و روزگار آفرید
به یک بند هفت آسمان بسته کرد بدین گوهران کار پیوسته کرد...
(همان: ۸۱)

یا زمانی که میخواهد گرشاسب را برای نبرد با دشمن بفرستد، نام خداوند را به زبان جاری میکند و میگوید:
تویی گفت از ایزد دلم را امید هم از بخت تو فرخی را نوید
(همان: ۲۴۷)

گاه ضحاک را در لباس یک انسان خیرخواه میبینیم که به اثرط سفارش میکند گرشاسب را داماد کند:

دگر گفت خواهم کز این پهلوان بود تخمه و نام تا جاودان...
(همان: ۱۹۷)

یا در هیئت یک مرد کامل ظاهر میشود که سخنان پندآموز به زبان می‌آورد:

هنر هرچه در مرد والا بود به چهرش بر از دور پیدا بود
چو گوهر میان گهر دار سنگ که بیرون پدیدار باشد ز رنگ
(همان: ۷۱)

گرشاسب زمانی که برای اولین بار با ضحاک مواجه میشود، در مقابل او به هنرنمایی میپردازد تا توجه او را به خود جلب کند:

تیره‌زنان لشکر آراسته به دشت آمد و گرد شد خاسته
سران سوی بازی گرفتند رای بستند پیلان جنگی سرای
به آماج و نورد و مردی و زور نمودند هر یک دگرگونه شور.
(همان: ۱۰۷)

در مجموع، ضحاک در گرشاسبنامه در ابتدا جایگاه والایی دارد و مورد احترام پهلوانان است؛ زیرا شاه در حماسه‌های ایرانی بعد از خداوند، بالاترین مقام و منصب را دارد. «شاه پاسخگوی خداوند در حفظ مردم، سرزمین و آبادانی آن بود و تنها در برابر خداوند مسئول به شمار می‌آمد. به یاری این فره‌شاهی موفق بود و اگر خداوند فره را از او باز میگرفت سرنگون میشد» (بهار، ۱۳۸۶: ۱۶۴). تا جایی که وقتی ضحاک برای دیدن گرشاسب به سیستان می‌آید، گرشاسب بر رکاب اسب او بوسه میزند:

چو شه را بدید آمد از پیل زیر گرفتش به بر شاه و پرسید دیر
سپهد رکابش ببوسید و جست به دندان پیل اندر آویخت دست
(همان: ۲۴۵)

اثر نیز بساط نشاط شاه را فراهم میکند و به خوشگذرانی با یکدیگر میپردازند:

هم اثرط ز زاول شد آراسته بسی ساخته هدیه و خواسته
چون یک هفته گرد گلستان و رود بیوندند با بزم و رود و سرود...
(همان: ۲۴۶)

گرشاسب تنها ضحاک را شایسته پادشاهی میداند:

کس ار دیدمی من سزای شهی از این مارفش کردمی جا تهی
(همان: ۸۲)

او ضحاک را سایه خداوند میداند:

ز فرمان شه ننگ و بیغاره نیست به هر روی که را ز مه چاره نیست
بود پادشاه سایه کردگار بی او پادشاهی نباید به کار
(همان: ۸۲)

اثرط فرزند خود - گرشاسب - را نصیحت میکند که وقتی می‌خواهد به درگاه ضحاک برود، مطیع محض پادشاه باشد:

بر این جهان دادده پادشاست دگر مردم پاک دانای راست
 چو رفتی بر شه پرستنده باش کمر بسته فرمانش را بنده باش
 اگرچه نداری گنه نزد شاه چنان باش پیشش که مرد گناه...
 (همان: ۸۳)

البته گرشاسب پس از رسیدن نامه به دست اثرط و آگاه شدن از موضوع، در جواب پند و اندرزهای پدر که سعی میکند او را از رفتن به جنگ با بهو بازدارد، چنین میگوید که اگر پهلوان یا سپاهی به فکر جان و مال خود باشد چیزی جز ننگ و بی‌آبرویی برای او به بار نمی‌آید و اذعان میدارد که اگرچه ضحاک مارفش سزاوار شاهی نیست ولی چون فعلاً شخص شایسته‌ای برای شهریاری وجود ندارد بناچار باید از او پیروی کرد؛ زیرا حکمرانی پادشاه ظالم بر کشور از نبود هیچ پادشاهی بهتر است و عقیده دارد که پادشاه سایه و نمایندهٔ یزدان است پس وظیفهٔ کهنتر را اطاعت و فرمانبرداری از دستورات مهتر میدانند:

سپاهی که جانش گرمی بود ازو ننگ خیزد، نه نامی بود
 کس ار دیدمی من سزای شهی ازین مارفش کردمی جا تهی
 ولیکن چو کس می‌نیاید به دست بترسم که باشد بتر زین که هست...
 (همان: ۸۲)

گرشاسب که در تاریخ اساطیری ایران همواره با صفات مردانگی، پهلوانی و رزمجویی قرین بوده است، در منظومه اسدی طوسی نیز یگه‌تاز عرصه‌هاست؛ شگفتی می‌آفریند و شگفتیها میبیند؛ بگونه‌ای که گرشاسبنامه را منظومه اختصاصی خویش ساخته و شخصیت افسانه‌ای و حماسی خود را در آن به تصویر کشیده است. رهسپار شدن گرشاسب برای مقابله با پادشاه چین نیز از جمله روابط مبتنی بر آزمون پادشاه و پهلوان است. ضحاک برای اینکه گرشاسب را بیاماید یا از میان بردارد، پهلوان را به جنگ با فغفور چین میفرستد. در ماجرای نبرد با فغفور چین، نپذیرفتن باج و خراج توسط فغفور، کشمکش میان او و گرشاسب را در پی دارد:

بدو گفت شاهت گه نام و لاف که باشد که راند زبان بر گزاف؟
 زمین نیست گرد سپاه مرا نه خورشید یک بارگاه مرا...
 خدایست کز من مه و برترست دگر هر که او مر مرا کهنترست
 پسر را فرستاده‌ام رزمساز که از هر سوی لشکر آرد فراز
 چو او دررسد ساز ایران کنم همه بوم تا روم ویران کنم ...
 (همان: ۳۲۸-۳۲۶)

شاه روم که جدایی از دختر خویش و سپردن وی را به خواستگاران برنمیتابد، بناچار صورتی از رسوم رایج را میپذیرد و کمانی بس سنگین میسازد و شرط دامادی خود را چنین قرار میدهد که هر کس در تیراندازی از این کمان بهره جوید، وی را به همسری دخترش بپذیرد:

به روم اندرون بد شهی نامجوی که در رومیه بود آرام اوی...
 بدش دختری لالهرخ کز پری ربودی دل از کشی و دلبری ...
 (همان: ۱۹۹-۱۹۸)

الگوی سوم؛ الگوی شاه و پهلوان در کنار یکدیگر

گرشاسب و فریدون: گرشاسب با فریدون نیز رابطه‌ای نیک و مبتنی بر احترام دارد و این موضوع از مکاتبه میان آنها قابل برداشت است:

دگر نامه‌ای ساخت زی سیستان	به نزد سپهدار گیتی‌ستان
نخست از سخن یاد دادار کرد	که از نیست هست او پدیدار کرد
بدو پایدارست هر دو جهان	ز دیدار او نیست چیزی نهان
تن و جان و روز و شب و چیز و جای	زمین اختر و چرخ و هر دو سرای...

(همان: ۲۳۸)

فریدون در این نامه اشاره میکند که ضحاک هرگز شایسته پادشاهی نبود و تنها کسی که شایسته شاهی است، من هستم. البته این سخن با لحنی محترمانه بیان میشود و فریدون خواستار همراهی گرشاسب با خودش است:

چو ضحاک ناپاکدل شاه بود	جهان را بداندیش و بدخواه بود
ز بهرش به پیکار هر مرز بوم	به هم برزدی خاور و هند و روم
چه با ازدها و چه با دیو و شیر	زمانی نگشتی ز پیکار سیر...

(همان: ۲۶۱)

در مجموع، نوع رابطه پهلوانان و شاهان در گرشاسبنامه نیز بر شیوه فرماندهی جنگ اثرگذار است؛ زیرا در صورت همراهی پهلوان با شاه، فنون و فرایند جنگ کاملاً متفاوت با زمانی بود که پهلوان در راستای اقدامات شاه قدم برنارد. به عبارت دقیقتر، زمانی که پهلوان بعنوان پشتوانه و پشتیبان شاه در جنگها شرکت میکرد، شاه به جای اتخاذ فن فریب، از شیوه جنگ رودررو بهره میگرفت؛ زیرا به قدرت پهلوان برای شکست حریف ایمان داشت.

نتیجه‌گیری

بررسی رابطه شاهان و پهلوانان در شاهنامه و گرشاسبنامه نشان میدهد که ارتباط میان شاهان و پهلوانان ارتباطی پایدار و ثابت نیست و از پهلوانی به پهلوان دیگر و شاهی به شاه دیگر و همچنین به فراخور موقعیتهای مختلف، دستخوش تغییر میشود. البته ذکر این نکته لازم است که بدلیل طرح داستانی منطقی شاهنامه که تا حدودی از قانون علت و معلولی پیروی میکند، ارتباط شاهان و پهلوانان نیز منطقی است؛ زیرا شاهنامه از زبان شاعری ملیگرا سروده شده و در بحرانیترین نوع کشمکش میان شاهان و پهلوانان، یکی از طرفین بخاطر حفظ منافع میهنی و همچنین حیثیت پهلوانی یا شاهی خویش کوتاه می‌آید اما در گرشاسبنامه جنگ قدرت پررنگتر است و رابطه تقابلی میان شاهان و پهلوانان نیز در این منظومه بیشتر خود را نشان میدهد.

از سوی دیگر با توجه به اینکه در شاهنامه (بویژه در بخش افسانه‌ای) بیشتر با الگوی شاه-پهلوان مواجه میشویم و همچنین با توجه به اینکه گرشاسبنامه نسبت به شاهنامه محدودتر است، تقابل میان شاه و پهلوان در گرشاسبنامه پررنگتر به نظر میرسد؛ زیرا تعداد شاهان و پهلوانان گرشاسبنامه نیز کمتر از شاهنامه است. موضوع تاج‌بخشی پهلوانان در شاهنامه برجسته‌تر و بیشتر از گرشاسبنامه است و علاوه بر این، عزت و اقتدار پهلوانان شاهنامه نیز نسبت به پهلوانان گرشاسبنامه بیشتر است.

انگیزه تقابل شاهان با پهلوانان در گرشاسبنامه گاه غیرمنطقی به نظر میرسد و در بعضی وقایع، پهلوانان ساده‌لوح به تصویر کشیده شده‌اند اما پهلوانان شاهنامه خردورز هستند و بسادگی در دام شاهان گرفتار نمی‌شوند. با وجود

وجه اختلاف و اشتراک در متون، نقش فرماندهی در هر دو متن بسیار سرنوشت‌ساز بوده و بدون فرماندهی و فنون ویژه جنگی (آرایش رزمی) هیچگونه پیروزی به دست نمی‌آید. بنابراین رابطه میان شاهان و پهلوانان در عین اینکه از تنوع برخوردار است و انواع رابطه‌ها اعم از تقابلی و تعاملی در آن دیده می‌شود، در مجموع شاهان همواره در پی جلوس بر رأس هرم قدرت بوده‌اند و پهلوانان نیز در صورتی که شاه در راستای منافع ملی قدم برمیداشت، بعنوان سربازی فرمانبردار عمل میکردند و در صورتی که شاه صرفاً بدنبال کسب قدرت بود، بعنوان رقیب ظاهر شده و تذکرات لازم را چه با زبان و چه در میدان جنگ به شاه میدادند.

در مجموع، پهلوانان در هر دو اثر نسبت به شاهان، رویکردی مبتنی بر تعامل و تساهل دارند و در تقابلهای درگیریهایی، این پهلوانان هستند که در راستای حفاظت از منافع ملی، کوتاه می‌آیند و ترجیح میدهند در جبهه‌های خارجی و در برابر دشمنان خارجی قرار بگیرند و هرگز جنگ داخلی را برنمی‌تابند. همین امر باعث شده شخصیهایی پهلوان در این دو منظومه در هاله‌ای از خردورزی و مبارزه با ظلم و دشمنان خارجی تصور شوند اما اکثر شاهان این دو منظومه چهره‌ای منفی و قدرت‌طلب تصور شوند.

میتوان گفت مقوله «منش و شخصیت و توانایی فرمانده» مقوله محوری در فرماندهی مطلوب در ایران باستان بر اساس روایت شاهنامه است که تمام مقولات دیگر در پیوند با آن معنا و مفهوم پیدا میکنند. شرایط علی منش و شخصیت و توانایی فرمانده، خداواری و دین‌باوری است. بر این اساس میتوان چنین نتیجه گرفت که شاه-پهلوانانی مانند کیومرث، منوچهر، گرشاسب و گشتاسب با دارا بودن ویژگیهای شاهی و پهلوانی بصورت توأمان، توانسته‌اند در قامت فرماندهانی موفق و دلاور نقش اصلی را در مدیریت و اجرا در جنگها ایفا کنند.

بر اساس الگوی شاه و پهلوان مستقل از هم، مردم فرماندهان اصلی جنگ هستند که با حریف خود (شاهان بیدادگر) به مبارزه میپردازند و به پیروزی میرسند. در واقع هنگامی که پهلوانان و شاهان از یکدیگر جدا میشوند، مردم در شکل نخستین پهلوانان، فرماندهی جنگها را بر عهده میگیرند و بدیهی است که این جنگها از نوع خودی و داخلی هستند و علیه شاه سرزمین شکل میگیرند. به نظر میرسد خیزش و جوشش مردمی بتدریج در قالب پهلوانان حامی مردم متجلی میشود و پهلوانان این بار نه در مقابل شاهان که در کنار آنها به مبارزه با دشمن میپردازند و این همبستگی مطلوبترین الگوی فرماندهی را عرضه میکند. همکاری آرش و منوچهر، کاوه و فریدون، رستم و کیکاووس، و اسفندیار و گشتاسب را میتوان نمونه‌هایی از این همبستگی در اساطیر حماسی ایران دانست.

در شاهنامه هنگامی که شاهان در مقابل پهلوانان قرار میگیرند، در واقع شر در مقابل خیر قرار گرفته است. در این مصاف پهلوانان نماینده وجودی خیر و شاهان و دیوان کانون تجلی شر و بدی هستند. در این تقابلهای معمولاً انگیزه کینخواهی و انتقام، حفظ نام نیک، و دفاع از جان و مال و مردم و اعتقاد به نبرد همیشگی نیکی علیه بدی و جنگ تا پاک کردن زمین از بدان از دلایل آغاز و تداوم جنگ است. در این نوع جنگها و بر اساس این الگو، پهلوانان فرماندهان اصلی جنگ هستند که اغلب نیز مبارزه آنها با پیروزی همراه است و گاه نیز بناحق و با مظلومیت به دیدار مرگ میروند.

عینیترین مصداق الگوی شاه-پهلوان در گرشاسبنامه را میتوان خود گرشاسب دانست. گرشاسب در گرشاسبنامه هم پهلوان است هم حاکم محلی که تحت حاکمیت ضحاک به جنگهای متعددی فرستاده میشود و هدف این جنگها برای ضحاک تنها به کشتن دادن گرشاسب است؛ بنابراین گرشاسب علاوه بر نقش آفرینی بعنوان الگوی شاه-پهلوان، در ارتباط با ضحاک در قالب الگوی شاه در مقابل پهلوان نیز قابل بررسی است و چنانکه مشاهده شد، رابطه ضحاک و گرشاسب را از این منظر میتوان تحلیل کرد. رابطه ضحاک و گرشاسب در ابتدا مبتنی بر تعامل

است اما زمانی که گرشاسب پس از شکست دادن پادشاه کابل بر تخت مینشیند، رابطه او با ضحاک به هم می‌خورد و ضحاک که از دست او رنجیده‌خاطر است، گرشاسب را به جنگ شاه لاقطه می‌فرستد تا شاید از این طریق بتواند سودای قدرت‌طلبی را از ذهن گرشاسب بزدايد.

فرماندهی در شاهنامه با توجه به توانمندی پهلوانان هر منطقه از ایران بزرگ متفاوت بوده اما در سراسر شاهنامه، اعم از دوره پهلوانی یا تاریخی، یک روش واحد گزارش شده است. اگر پادشاه خود، مستقیماً در جنگ شرکت نداشته، با نوشتن منشور یا دادن مهر فرماندهی، یکی از پهلوانان خوشنام را به فرماندهی کل سپاه برمی‌گزیده سپس درفش کاویانی، نماد وحدت ایرانیان را به او می‌سپرده است. فرمانده کل در شاهنامه عنوان سپهبد دارد. که مؤید الگوی آرمانی شاه و پهلوان در کنار یکدیگر است.

مشارکت نویسندگان:

این مقاله از رساله دوره دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دورود استخراج شده است. جناب آقای دکتر علی حسین رازانی راهنمایی این رساله را بر عهده داشته‌اند و طراح اصلی این مطالعه و نویسنده مسئول بوده‌اند. سرکار خانم لیلا مدیری بعنوان مشاور و دانشجو سرکار خانم محبوبه کردی، پژوهشگران این رساله در گردآوری و تنظیم متن نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر میباشد.

تشکر و قدردانی:

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دورود اعلام نمایند.

تعارض منافع:

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش بعهده نویسنده مسئول است و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCE

- Asadi Toosi, Abu Nasr Ali. (1975). Garshasabnameh, by Habib Yaghmai, second edition, Tehran: Tahuri.
- Bahar, Mehrdad. (1998). From myth to history, by the effort of Abolqasem Esmailpour, Tehran: Asatir.
- Bahar, Mehrdad. (2007). A research in Iranian mythology, Tehran: Toos.
- Dinkard. (2016). By Fereydoun Fazilat, Tehran: Barsam.

- Dostkhah, Jalil. (2001). *Iran's epic; A memory from beyond the millennia*, Tehran: Agah.
- Ferdowsi, Abulqasem. (2000). *Ferdowsi's Shahnameh*, by Saeed Hamidian, 5th edition, Tehran: Qatre.
- Irvani, Mohammad Reza. (2021). "Conceptualization and presentation of the ideal command model in ancient Iran based on the narrative of Ferdowsi's Shahnameh with a focus on the narrative of the great battle of Key Khosrow with Afrasiab" *Military Management Quarterly* (1) 22, pp. 65-98.
- Lazar, Gilbert. (1978). "Pahlavi, Pahlavi in the Shahnameh", translated by Jale Amoozgar, *Simorgh Magazine*, number 5, pp. 47-61.
- Oshidari, Jahangir. (1992). *Mazdyasna Encyclopedia, Zoroastrian Explanatory Dictionary*, Tehran: Central Publishing.
- Rabi'ezadeh, Ali. (2014). "The place of Garshasab in Asadi Tusi's Garshasabname compared to Ferdowsi's Shahnameh and Pahlavi texts" *of the first international historical congress of Shahid Beheshti University* ID code: 6148278997253556.
- Rastgar Fasaei, Mansour and Esna'ashari, Atlas. (2004). "Iranian identity in Persian literature until the Mongol invasion" *Journal of Social and Human Sciences of Shiraz University*, No. 42, pp. 69-80.
- Razmjoo, Hossein. (2009). *The Realm of Epic Literature, Vol. 2*, Tehran: Research Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Safa, Zabihullah. (1984). *Epic writing in Iran*, third edition, Tehran: Amir Kabir.
- Sarrami, Gadhamali. (2008). *From the color of the flower to the pain of the thorn, the morphology of Shahnameh stories*, Tehran: Scientific and Cultural.
- Shamisa, Siroos. (1997). *The main plot of the story of Rostam and Esfandiar*, Tehran: Mitra.
- Shamisa, Siroos. (1994). *Literary types*, second edition, Tehran: Agah.
- Shariat, Zahra and Zaineli, Leila. (2009). "Epic, national and religious effects in Khavarannameh paintings" *Shiraz School, Islamic Art Studies Magazine*, Volume 5, Number 10, pp. 43-57.
- Talebian, Yahya and others. (2007). "The conflict between good and evil; The theme of Ferdowsi's Shahnameh and the archetype of narration", *New Literary Essays*, No. 158, pp. 101-106.
- Zarqani, Seyed Mahdi. (1998). "Relationships between kings and warriors in Ferdowsi's Shahnameh", *Keyhan Farhangji*, No. 149, pp. 16-20.

Zomorrodi, Homeyra. (2007). Plant symbols and symbols in Persian poetry, Tehran: Zavvar.

فهرست منابع فارسی

- اسدی طوسی، ابونصر علی (۱۳۵۴). گرشاسب‌نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران: طهوری.
- اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۱). دانشنامهٔ مزدیسنا، واژه‌نامهٔ توضیحی آیین زرتشت، تهران: نشر مرکز.
- ایروانی، محمدرضا (۱۴۰۰). «مفهوم‌شناسی و ارائه الگوی فرماندهی مطلوب در ایران باستان بر اساس روایت شاهنامه فردوسی با تمرکز بر روایت جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب» فصلنامهٔ مدیریت نظامی (۱) ۲۲، صص ۶۵-۹۸.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۷). از اسطوره تا تاریخ، به کوشش ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: اساطیر.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۶). پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: توس.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۰). حماسهٔ ایران؛ یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، تهران: آگاه.
- دینکرد (۱۳۹۶). به کوشش فریدون فضیلت، تهران: برسم.
- ربیع‌زاده، علی (۱۳۹۴). «جایگاه گرشاسب در گرشاسب‌نامه اسدی طوسی در مقایسه با شاهنامه فردوسی و متون پهلوی» اولین کنگره بین‌المللی تاریخ‌پژوهی دانشگاه شهید بهشتی «کد شناسه: ۶۱۴۸۲۷۸۹۹۷۲۵۳۵۵۶».
- رزمجو، حسین (۱۳۸۸). قلمرو ادبیات حماسی، ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رستگار فسایی، منصور و اثنی‌عشری، اطلس (۱۳۸۴). «هویت ایرانی در ادب فارسی تا حملهٔ مغول» نشریهٔ مجلهٔ علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، شمارهٔ ۴۲، صص ۶۹-۸۰.
- زرقانی، سیدمهدی (۱۳۷۷). «روابط شاهان و پهلوانان در شاهنامه فردوسی» کیهان فرهنگی، شمارهٔ ۱۴۹، صص ۱۶-۲۰.
- زمردی، حمیرا (۱۳۸۷). نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی، تهران: زوار.
- سرامی، قدمعلی (۱۳۸۸). از رنگ گل تا رنج خار، شکل‌شناسی داستانهای شاهنامه، تهران: علمی و فرهنگی.
- شریعت، زهرا و زینلی، لیلا (۱۳۸۸). «جلوه‌های حماسی، ملی و مذهبی در نگاره‌های خاوران‌نامه» مکتب شیراز، مجلهٔ مطالعات هنر اسلامی، دوره ۵، شمارهٔ ۱۰، صص ۵۷-۴۳.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۳). انواع ادبی، چاپ دوم، تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۶). طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار، تهران: میترا.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳). حماسه سرایی در ایران، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- طالبیان، یحیی و دیگران (۱۳۸۶). «جدال خیر و شر؛ درونمایهٔ شاهنامهٔ فردوسی و کهن‌الگوی روایت»، جستارهای نوین ادبی، شمارهٔ ۱۵۸، صص ۱۰۶-۱۰۱.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹). شاهنامه فردوسی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ پنجم، تهران: قطره.
لازار، ژیلبر (۱۳۵۷). «پهلوی، پهلوانی در شاهنامه»، ترجمه زاله آموزگار، نشریه سیمرغ، شماره ۵، صص ۴۷-۶۱.

معرفی نویسندگان

محبوبه کردی: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد دورود، دانشگاه آزاد اسلامی، دورود، ایران.

(Email: Mahboobekordi@gmail.com)

(ORCID: 0009-0001-0363-1719)

علی حسین رازانی: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد دورود، دانشگاه آزاد اسلامی، دورود، ایران.

(نویسنده مسئول: Email: dr_razani@yahoo.com)

(ORCID: 0000-0002-3546-8573)

لیلا مدیری: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد دورود، دانشگاه آزاد اسلامی، دورود، ایران.

(Email: leilamodiri@yahoo.com)

(ORCID: 0009-0003-8406-7631)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Mahboobe Kordi: PhD student in the Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Dorood Branch, Islamic Azad University, Dorood, Iran.

(Email: Mahboobekordi@gmail.com)

(ORCID: 0009-0001-0363-1719)

Ali Hossein Razani: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Dorood Branch, Islamic Azad University, Dorood, Iran.

(Email: dr_razani@yahoo.com: Responsible author)

(ORCID: 0000-0002-3546-8573)

Leila Modiri: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Dorood Branch, Islamic Azad University, Dorood, Iran.

(Email: leilamodiri@yahoo.com)

(ORCID: 0009-0003-8406-7631)